



مدارس علمیه کربلا حجروای می‌گرفتیم و یکی دو شب اقامت می‌کردیم. آن زمان هم این‌طور بود که حرم اباعبدالله علیه السلام در ایام زیارتی شلوغ می‌شد.

- سخن پایانی**

جابرین عبدالله انصاری با اینکه از دو چشم نابینا بود و از اصحاب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در اولین اربعین همراه یکی از دوستانش به‌نام عطیه از مدینه به سمت کربلا حرکت کرد. آن زمان کربلا به‌صورت بیابانی بود که قبور مطهر امام حسین و حضرت ابوالفضل علیهما السلام و اصحاب در آن وجود داشت. وقتی به کربلا رسیدند، جابر به عطیه گفت: دست مرا بگیر و به فرات برسان. شعبه‌ای از فرات به‌صورت نهر باز شده که امروزه به آن نهر حسینی می‌گویند. جابر غسل زیارت کرد و به عطیه گفت: دست مرا به قبر امام حسین علیه السلام برسان که عطیه دست او را گرفت و به قبر آن‌حضرت رساند. وقتی دست جابر به قبر امام حسین علیه السلام رسید، سه مرتبه صدا زد: حسین! حسین! حسین! اما دید جوابی نمی‌آید. جابر گفت: یا حسین! حبیب لا یجیب حبیبیه؟! آیا دوست به دوستش جواب نمی‌دهد؟ من از اصحاب جد بزرگوار تو هستم که بارها‌تو را در آغوش گرفته‌ام، چقدر تو مرا دیده‌ای و به من محبت کرده‌ای و از این حرف‌ها زت تا غش کرد و وقتی حال او به‌جا آمد، دوباره زیارت امام حسین علیه السلام را شروع کرد. آن‌شاءالله زیارت امام حسین علیه السلام در اربعین روزی همه ما بشود.

- پی‌نوشت‌ها**

۱. ایشان در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در شهر تبریز در میان خانواده‌ای که معروف به علم و تقوی و فضیلت بودند، دیده به جهان گشود. خاندان بزرگ و محترم غروی علویار، با ریشه ۲۵۰ ساله علمی آیت‌الله الکبری حضرت علامه مولی علی عیاری علیه السلام فقیه، محدث، حکیم، طیب، ریاضی‌دان، منجم، مورخ، نسابه و جامع علوم و فنون بوده است و از محضر استاید بزرگوار ی چون آیات عظام شیخ مرتضی انصاری، شیخ راضی نجفی، شیخ مهدی آل یاکشف، سیدحسن شیرازی و… علیهم‌السلام کسب فیض نموده است که از ایشان بیش از ۴۰ جلد تالیف و آثار گران‌قدر در علوم مختلف باقی مانده است.
۲. آیت‌الله شیخ علی غروی از بزرگترین شاگردان مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوئی بود و از نخستین کسانی بود که تقریرات فقهی استاد (التفحیح فی شرح العروةالوثقی) را به رشته تحریر درآورد و آراء و نظریات او را در میان دانش پژوهان منتشر ساخت. به‌نوشته «ویکی فقه» به‌خاطر تبحر و عمق علمی و معنوی وی، جلسات بحث ایشان با حضور انبوه طلاب پربوقی می‌شد؛ به‌طوری که در این اواخر درس وی از بزرگ‌ترین و سودمندترین بحث‌های خارج نجف اشرف شمرده می‌شد و از جهت کمی و کیفی درس‌ها بین او و آیت‌الله سیدعلی سیستانی تقسیم شده بود. آیت‌الله میرزا علی نوری، پس از زیارت مرقه مطهر امام حسین علیه السلام در راه بازگشت در شب جمعه ۲۳ صفر ۱۴۱۹ه‍.ق (۱۳۷۷/۳/۲۸ه‍.ش) در کنار پست خروجی بازری سازمان امنیت عراق به‌اتفاق همراهانش حجت‌الاسلام حاج شیخ محمدعلی فقیه لبنانی (متولد: بیروت، ۱۹۷۴م) دامادش و مستخدم و راننده‌اش به شهادت رسید.
۳. اسم مکان ضیافت و محل مهمانخانه؛ فضایی از خانه که مجزا یا پیوسته در کنار خانه‌های مردم عرب ساخته می‌شود و مصالح آن از جنس مصالح خانه است؛ اما مضیف‌هایی که در مناطق اهواز و جنوب عراق ساخته می‌شوند، از جنس نی مردابی است و فضایی بسیار زیبا و جلوه‌ای فاخری از معماری دارد که تمام اجزای این خانه که به‌شکل یک سالن بزرگ است، از جنس نی ساخته می‌شود.
۴. سید عبدالهادی شیرازی علیه السلام (۱۳۸۲-۱۴۰۵ق) فقیه، اصولی و مرجع تقلید شیعیان در قرن چهاردهم هجری است. وی پس از درگذشت سیدابوالحسن اصفهانی علیه السلام مرجعیت را عهده‌دار شد. آیت‌الله شیرازی در دوره عبدالکریم قاسم، حاکم عراق، در مقابله با تبلیغات حزب بعث، فتوای ضد کمونیستی صادر کرد.
۵. استاد محمد امینی گلستانی در معرفی استاد خود جناب آقای سرایی در گفت‌وگویی که با هفته‌نامه افق حوزه داشته است، این چنین می‌گوید:
آشیش محمدعلی سربلی که استاد نهج‌البلاغه ما بود، از اولیاء و اوتاد و سالکان راه حق بود و تا آخر عمر ریشش در نهایت فقر زندگی می‌کرد؛ به‌طوری‌که تا سن ۵۵ سالگی توانایی مالی ازدواج نداشت و در مدرسه سیدکاظم یزدی علیه السلام ساکن بود و استاد دیگرم شیخ مجتبی لنگرانی علیه السلام دخترش را برای رضای خدا با شرایط سهل و آسان به ایشان تزویج نمودند؛ ولی جایی برای سکونت نداشت و یک نفر از حاجیان تبریز، مقبره خانوادگی خود را در اختیار ایشان قرارداد که در قسمت جلوی مقبره ساکن شود و در همان مقبره یک دختر به دنیا آورد و در همان مقبره نیز از دنیا رفت. من هنگام وفات ایشان در نجف نبودم؛ اما شنیدم تشییع جنازه عجیبی از ایشان به‌عمل آمد.

مصاحبه و تنظیم: حمید کرمی

جرعه‌ای از خاطرات

پیاده‌روی اربعین

گفت‌وگو با آیت‌الله محمد امینی گلستانی رحمته‌الله

<div><div><div><div><div><div></div></div></div><div><div><div></div><div></div></div></div><div><div><div></div><div></div></div></div><div><div><div></div></div></div></div></div></div> <div>این هم یکی از حوادث بسیار برجسته‌ای است که خدای متعال مَتَّ گذاشته بر ما و این حادثه را برای ما خلق کرده است؛ این شد یک نماد. همیشه اربعین پیاده‌روی بود؛ امّا این حرکت عظیم که یک نماد بسیار زیبا و پرشکوهی از حضور پیروان اهل‌بیت و علاقه‌مندان به اهل‌بیت <small>علیهم‌السلام</small> هست؛ این نبود، ما این را نداشتیم، این را خدای متعال در اختیار ما گذاشت. خدا را بایستی شاکر باشیم.</div>
<div><div><div><div><div><div></div></div></div><div>فرازی از بیانات حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای</div>در جلسه درس خارج فقه در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۹۶</div></div></div>
<div></div>

ما در مضیف نشستیم، رئیس قبیله و اطرافیان او به دیدن ما آمدند. سه نفر همراه بنده بودند؛ یکی آشیش عبدالحمید بنابی، فرزند بزرگ مرحوم آیت‌الله شیش یوسفعلی بنابی و دیگری آسیدموسی بنابی و دیگری هم آشیش جواد علیاری شترانی که در حال حاضر ساکن تهران هستند و صاحب رساله‌اند. البته بنده بعدها این رفقا را ندیدم و الحمدلله هر سه صاحب رساله بودند و بیشتر آنها از دنیا رفته‌اند؛ مانند مرحوم آیت‌الله آشیش علی غروی^۲ که هر دو از شاگردان آیت‌الله خوئی علیه السلام بودیم و ایشان صاحب رساله بود و شنیدیم، موقع برگشت از کربلا به دستور صدام او را ترور کردند.

- نصیحت نافرجام**

به هر حال وقتی افراد قبیله اطراف ما اجتماع کردند، آشیش عبدالحمید بنابی شروع به نصیحت آنها کرد. رئیس قبیله گفت: آقا این شخص چوپان ماست، نماز نمی‌خواند و روزه‌اش را هم می‌خورد، او را نصیحت کنید. آشیش عبدالحمید او را نصیحت کرد. آن شخص نماز را قبول کرد و بعد از نصیحت دیگر روزه را هم قبول کرد؛ ولی ده دقیقه بعد گفت: آقا من نه نماز می‌خوانم و نه روزه می‌گیرم. آشیش عبدالحمید به رئیس قبیله گفت: آقا شما ایشان را وادار کنید به نماز خواندن. رئیس قبیله گفت: من اگر به او سخت بگیرم، او مرا می‌کشد! آشیش عبدالحمید با تعجب گفت: او تو را می‌کشد؟

این حرف در دهان شیخ بود که این چوپان شمشیرش را کشید و خواست به آشیش عبدالحمید بزند که فوراً او را گرفتند و مأموری با اسلحه کنار ما قرار دادند تا مراقب ما باشد. ما از ترسمان تا صبح نتوانستیم بخوابیم. نزدیک صبح مقداری خوابم برد. اذان صبح را که گفتند، من از مضیف بیرون آمدم؛ اما وقتی که برگشت، دیدم آشیش عبدالحمید نیست. خیلی ترسیدم و با خودم گفتم: شاید آن چوپان نیمه شب آمده و از طرف دیگر مضیف او را کشیده و با خود برده است؛ ولی بعد متوجه شدیم که نیمه‌شب به‌طوری‌که کسی متوجه نشود وسایلش را برداشته و حرکت کرده است. ما هم حرکت کردیم و دو فرسخ که آمدم، آشیش عبدالحمید را در یکی از باغ‌های مسیر مشاهده کردیم و از ملاقات ایشان خوشحال شدیم.

- در کنار فرات**

در کنار فرات و در آب و هوای خوب و باغات و مزارع حرکت می‌کردیم و دوستان اشعاری راجع به عاشورا و کربلا می‌خواندند و گریه می‌کردیم تا به قنطره اول رسیدیم. یک ساعت از شب گذشته بود که ما به یک مضیف رسیدیم. آنجا مختصری استراحت کردیم و با اصرار زیاد، ما را آنجا نگه داشتند. نیمه شب بیدار شدم و متوجه شدم که رفقا بیدار شده‌اند و خیلی ناراحت هستند. سؤال کردم چرا نخوابیدید؟

یکی از دوستان گفت: خوابیده بودیم که عربی شمشیر به‌دست وارد مضیف شد و می‌خواست، لحاف روی من را بکشد. من دیدم اگر حرکت کنم، با شمشیرش من را می‌زند. من کبریتی داشتم که آن را روشن کردم که رسید و بیرون رفت. صاحب مضیف^۳ آمد و تا صبح مأموری برای کشیک قرار داد. فردا صبح مجدداً به راه افتادیم.

در مسیر کبکی از یک عرب خریدیم و چون برای پختن آن ظرفی نداشتیم، آن را داخل کاسه‌ای روی آتش قرار دادیم که پخت و برای نهار آن غذا را میل کردیم. مجدداً حرکت کردیم تا به قنطره دوم رسیدیم و آنجا استراحت کردیم.

- منزل سوم**

شب سوم به منزل سوم رسیدیم. آنجا عده‌ای از عرب‌ها بودند که مقلد آیت‌الله آسید عبدالهادی شیرازی علیه السلام بودند که از ما پذیرایی خوبی کردند و به‌خوبی استراحت کردیم و خوب خوابیدیم.

روز چهارم به سمت کربلا حرکت کردیم و در یک فرسخی کربلا دیوارهای شهر را مشاهده کردیم. همان موقع ماشینی رسید و جلوتر پیاده شد. متوجه شدیم، مأموران دولتی هستند و مشغول عکسبرداری‌اند. وقتی رسیدیم، متوجه شدیم کسی را کشته‌اند و مأمورین برای بررسی آمده‌اند. ما را نگه داشتند و گفتند: شما از این جریان اطلاع دارید که گفتیم: ما اهالی اینجا نیستیم و به سمت کربلا می‌رویم. یکی از مأمورین به ما گفت: سریع دور شوید! این مأمور سنی است و شما را گرفتار می‌کند.

مقداری که آمدم، متوجه شدم که مأموری دنبال ما فرستاده‌اند تا حرف‌های ما را گوش کند. من به‌بهانه اینکه می‌خواهم، وسایلم را جابه‌جا



ایام اربعین است و خوشا به حال آن کسانی که در حال پیاده‌روی هستند یا پیاده‌روی خواهند کرد و به زیارت اربعین خواهند رسید و آن زیارت خوش‌مضمون روز اربعین را این‌شاءالله خطاب به حضرت خواهند خواند. ما هم اینجا با شوق و با حسرت نگاه می‌کنیم به این گام‌هایی که:

هزاران گام در راه است و دل مشتاق و من حیران که چون ره می‌توانم یافتن سوی درون من هم الحمدلله جوان‌های ما راه را پیدا کردند و میلیون‌ها نفر از مردم ما و مردم غیر ما، مردم عراق و دیگران، در این راه حرکت می‌کنند.



- فضیلت پیاده‌روی زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام**

از حسین بن تَوَیِّر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «یا حسین! اِنَّهُ مَنَ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَريِدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام اِنْ كَانَ مَاشِيًا كَيَبُتَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَسَنَةٌ وَمُجِى غَنَهُ سَيِّئَةٌ وَإِنْ كَانَ رَاكِبًا كَيَبُتَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَسَنَةٌ وَخَطَّ بِهَا غَنَهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى إِذَا صَارَ فِي الْخَبَرِ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُفْلِحِينَ الْمُتَحَجِّينَ حَتَّى إِذَا قَضَى مَنَاسِكَهُ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْقَائِلِينَ…» (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۸)؛ ای حسین! به‌دروستی که هر کسی از خانه‌اش به قصد زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام خارج شود، اگر پیاده باشد، با هر قدمی، حسنه‌ای برایش نوشته شده و گناهی از او پاک می‌شود و اگر سواره باشد، با هر قدمی، حسنه‌ای برایش نوشته شده و به‌واسطه آن گام، گناهی از او کنار گذاشته می‌شود تا به در حائر حسینی برسد که در این‌صورت خداوند نام او را از جمله رستگاران و نجات‌یافتگان ثبت می‌کند و زمانی که آداب زیارت و اعمالش را به پایان برساند، خداوند نام او را در زمره بندگان می‌نویسد.

همچنین قدامت‌بن مالک از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: « مَن زَارَ الْحُسَيْنَ مُحْتَسِبًا لَا أَثَرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا شَمْعَةً مُحَضَّشَ غَنَهُ دُنُوهُ كَمَا يَمْضُشُ الثُّوبَ فِي الْمَاءِ فَلَا يَبْقَى عَلَيْهِ دَنَسٌ وَيَكُنْتُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حِجَّةً وَكَلِمًا رَفَعَ قَدَمًا غَمْرَةً» (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۹)؛ کسی که حسین علیه السلام را برای رضای خدا زیارت کند، نه برای خوش‌گذرانی و تفریح و نه به‌جهت کسب شهرت (و خوف‌روشی)، گناهانش فرو می‌ریزد؛ همان‌طور که لباس در آب شسته شده (و پاک می‌شود) و در نتیجه، هیچ آلودگی بر او باقی نمی‌ماند و با هر گامی که بر زمین می‌گذارد، حجتی برایش نوشته می‌شود و با هر قدمی که برمی‌دارد، عمره‌ای برایش ثبت می‌گردد.

زمانی که بنده در نجف اشرف در حال تحصیل بودم، حدود ۲۰ سال سن داشتم. بنده در این مقال به مسائل حدود ۶۷ سال قبل می‌پردازم؛ البته بسیاری از مسائل از ذهنم فراموش شده است؛ اما آنچه را به خاطرمانده، عرض می‌کنم. آن زمان بیشتر علما و افسار مختلف شهر نجف اشرف در ایام مختلفی مانند عاشورا، غدیر و این‌طور ایام با پای پیاده به زیارت کربلای معلی می‌رفتند.

- مسیرهای پیاده‌روی از نجف تا کربلا**

آن زمان از نجف دو مسیر برای رسیدن به کربلا وجود داشت؛ یک مسیر دوازده فرسخی بود که راه خشکی بود که آلان تبدیل به اتوبان شده است و ماشین‌ها از آن مسیر در تردد هستند و یک راه هجده فرسخی هم به کربلا منتهی می‌شد که از مسیر کوفه بود و از کنار شط فرات می‌گذشت و ما برای رسیدن به کربلا از این مسیر استفاده می‌کردیم. آن موقع به‌دلیل در دسترس بودن آب، از این مسیر استفاده می‌کردند.

البته امکان نداشت، این مسیر را با کفش و نعلین طی کنیم؛ بنابراین تکه‌پوستی را زیر جوراب می‌دوختیم و در مسیر از این وسیله استفاده می‌کردیم.

- شفای بیمار با نان خشک زائرین حسینی**

الحمدلله سفرهای زیادی را از این مسیر به کربلا رفتم. یادم هست، یک روز تقریباً دو فرسخ از نجف دور شده بودیم که خواستم، همین جوراب‌ها را پیوسته شدم، متوجه شدم، جوراب‌هایم در بین راه از بین وسایلم بیرون افتاده؛ بنابراین مجبور شدم، با پای برهنه حرکت کنم.

مسیر را به این ترتیب ادامه دادم تا به ابوشیقه رسیدیم و از آنجا عبور کردیم تا آفتاب غروب کرد. در آن زمان مردان و زنان عرب که در مسیر زندگی می‌کردند، اقدام به ساخت مهمانخانه‌هایی از نی رودخانه می‌کردند که به آنها مضیف می‌گفتند و از زائرین پیاده در مضیف پذیرایی می‌کردند و التماس می‌کردند که حداقل یک لقمه از غذای آنها بخورند و مقداری از نان خشکی که به‌همراه زائرین است، به آنها بدهند و قسم می‌خوردند که ما اصلاً دکتر نمی‌رویم و اگر بیماری داشته باشیم، از همین نان خشک‌ها که همراه زائرین هست، به بیمار می‌دهیم و به احترام امام حسین علیه السلام بیمار شفا پیدا می‌کند و دیگر نیازی به دکتر نداریم؛ لذا زنان و مردان مسیر خیلی گریه می‌کردند تا از نان خشک خودمان به آنها بدهیم و از غذاهای گوناگونی که آماده می‌کردند، به زائرین می‌دادند. با اینکه ما در مسیر بودیم و خسته بودیم، آنها رخت‌خواب‌های خوبی آماده می‌کردند که ما بیشتر استفاده کنیم.

- منزل اول**

در این سفر در هر سه منزل، جریانی برای ما اتفاق افتاد. در منزل اول، وقتی